نهمین نشست ادب معاصر

مفهوم تاریخ ادبیات معاصر

اشاره:

چهارشنبه، سوم بهمن‌ماه، نهمین نشست ادب معاصر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، با عنوان «مفهوم تاریخ ادبیات معاصر» و با سخنرانی دکتر محمود فتوحی، استاد دانشگاه فردوسی مشهد، در کتابخانهٔ فرهنگستان برگزار شد.

محدودهٔ زمانی معاصر، آمیختگی شاخص‌ها در مفهوم معاصر، نگاه ادواری به ادبیات معاصر، عوامل مؤثر در نظم ادواری، دشواری‌های نوشتن تاریخ ادبی امروز، سکوت تاریخ ادبی معاصر ایران دربارهٔ هم‌روزگاران و مسائل دیگر در باب ادبیات معاصر، از جمله مباحثی بود که در این نشست بدان پرداخته شد.

در این مراسم، استاد احمد سمیعی (گیلانی)، علی‌محمد حق‌شناس، استاد هوشنگ مرادی کرمانی، حسن میرعابدینی، هوشنگ اتحاد و کامیار عابدی نیز حضور داشتند. استاد سمیعی در ابتدای جلسه، پس از یادی از مرحوم دکتر قیصر امین‌پور، به معرفی محمود فتوحی پرداخت. محمود فتوحی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم و استاد فعلی دانشگاه فردوسی مشهد است. «مثنوی به نثر»، «تحلیل تصویر دریا در مثنوی» و «بلاغت تصویر» از جملهٔ آثار اوست. آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای است از سخنرانی دکتر فتوحی در این نشست:

ادبیات معاصر یعنی چه؟

امروزه نظریهٔ تاریخ ادبی یکی از بحث‌های مهم اســت و شاخصه‌هایش بسیار مــورد توجه. در ایــن میان، مفهــوم معاصــر (Contemporary) یکی از جنجال‌برانگیزترین بحث‌های ادبی اســت، به‌خصــوص آنجا که بحث زمانی ادب معاصــر درمی‌گیرد و پای مباحث به حوزهٔ فلســفه و مبانی فلســفی هم کشیده می‌شود.

تقریباً در اغلب زبان‌های زندهٔ دنیا، مفهوم معاصر مبهم است، به‌خصوص آنجــا که برای توصیف ادب و هنر به کار می‌رود. ســؤالاتی از جمله معاصر چیست، چه کسی با چه کسی معاصر است، و یا چه چیزی با چه کسی معاصر اســت؛ آیا با نویســنده، یعنی مورخ ادبی، معاصر اســت یا با اثر ادبی، مطرح هســتند و در پیش روی نظریه‌پردازان تاریخ ادبی و نویسندگان تاریخ ادبیات قرار دارند.

اگر مروری کنیم، می‌بینیم که در منابع مختلف موجود در فرهنگ جهانی، از قرون وســطا به بعد، معاصر محسوب می‌شــود و تقریباً از زمانی که تفاوت میان سنّت و تجدد مطرح می‌شود. در یک نگاه کوچک‌تر، قرن بیستم، معاصر اســت و درنگاه عمیق‌تر، بعد از جنــگ جهانی دوم، و در یک نگاه دقیق‌تر با مبانی فلســفی، از سال ۱۹۵۰ به بعد، یعنی نیمهٔ دوم قرن بیستم به بعد و عده‌ای هم از ۱۹۷۵ به بعد را معاصر می‌دانند، یعنی بعد از پست‌مدرنیســم، و در یک نگاه خیلی ســخت‌گیرانه، برخی دههٔ اخیر را، و در نگاه رادیکال، سال ۲۰۰۷ را معاصر می‌دانند، همان طور که در وبگاه‌ها آثار منتشرشده در سال ۲۰۰۷ را ادبیات معاصر معرفی می‌کنند. درواقع، این فضای مشــوش در ادراک مفهوم معاصر وجود دارد.

ادبیات معاصر هم‌زمانی و مفهوم مدرن آمیختگی شاخص‌ها در مفهوم معاصــر، معاصر به معنــی هم‌زمانی، معاصر به معنی مــدرن و معاصر به معنی امروزی، در بحث محــدودهٔ زمانی معاصر جای می‌گیرند. به‌عنوان نمونه، در

مورد دوم که چه کســی با چه کسی هم‌زمان است، مثلاً محمدعلی جمالزاده در سال ۱۳۰۰ بر ادب فارسی معاصر تأثیر جدّی می‌گذارد و این سؤال مطرح می‌شــود که او معاصر با کیســت؟ مفهوم مدرن بــودن هم که به‌خصوص در جهان ســوم توهم‌های بســیاری را برانگیخته‌اســت. البته در کشور ما نگارش تاریخ ادبی همیشــه تقریباً به تاریخ متصل بوده‌است و کمتر تاریخ ادبی‌ای را می‌بینیم که دربارهٔ معاصر نوشته شده‌باشد. اینجا یک مشکل هست و آن خود زمان است که یک مفهوم گنگ و کاملاً انتزاعی است. تاریخ ادبیات با تاریخ سیاســی حرکت مــوازی دارد و در دنیا بخش عظیمــی از تاریخ ادبیات‌های مکتوب و نوشته‌شــده بر ســتون فقــرات عامل‌های تاریخی اســتوارند. اولین مشــکلی که برای مورخ به وجود می‌آید این است که هم‌زمانی با چه کسی؟ اگــر معاصر را بــه معنای هم‌دوره بگیریم، بســیاری از آثــار دورهٔ رضاخانی به‌هیچ‌وجه با ما معاصر نیستند. در حال حاضر، چند نسل استفاده‌کننده از یک زبان ادبی هستند، اما آیا نسل بیست‌سالهٔ ۱۳۶۸ با نسل سی‌سالهٔ ۱۳۵۸ هم‌دوره و هم‌زمان‌اند؛ با پرســش‌هایی از جمله اینکه دیدگاه‌های زیبایی‌شناختی آن‌ها باهم فرق دارد. این پریشــانی برای نگارش تاریخ ادبی است و ازسوی دیگر، یکی از بحرانی‌ترین مسائل برای نویسندگان تاریخ ادبیات معاصر، جای دادن آدم‌های پرعمر در تاریخ ادبیات اســت که نمی‌دانند این‌ها را در کجا و کدام دوره جای دهند؟ آیا باید حذف شــوند یا نه؟ مثلاً کسی که در سال ۱۳۰۰ بر ادبیات تأثیر داشته‌اســت، در سال ۱۳۵۷ هم داشــته، و آیا اینکه باید در زمان خود آثارشــان منتشر شوند و همان موقع تأثیرشان پیدا شود، یا به قول مرحوم عباس اقبال یکصد ســال باید بگذرد تا اثر ادبی ماندگار خود را نشــان دهد. معاصر بودن و زنده بودن هم‌زمانی خودش محل تردید است. از سویی، تلقی عمدهٔ منتقدان ادبی این اســت که در معنای مدرن هم نمی‌شود مفهوم معاصر را طرح کرد؛ چراکه دیگر زمانش گذشته‌اســت و از سال ۱۹۷۰ به بعد چیزی بــه نام مدرن وجود ندارد. مرحوم قیصر امین‌پور مســئله‌ای را در کتاب خود، *سـنّت و نوآوری در شــعر معاصر*، مطرح کرده‌اســت که به نظرم شاید اولین

کســی باشد که آن را طرح می‌کند و آن این است که معاصــر بودن را به معنای زنــده بودن مطرح می‌کند و می‌گوید برخی آثار همچنان معاصرند، زیرا مؤثرند و مفهوم معاصر را بــه معنای مدرن نمی‌داند؛ زیرا مدرن بودن الزاماً به معنای امروزی بودن نیست. امروز حافظ پرفروش‌ترین اســت؛ پس باید حافظ معاصر باشد، که نیســت. معنای زنده بودنِ متن یعنی ارزش‌های مندرج در متن و عناصر زیبایی‌شناســانهٔ آن زنده و متناسب با گفتمان‌های امروز جامعه باشد؛ یعنی شعری که تولید می‌شــود، در صورتی امروزی است که با گفتمان‌های رایج در جامعه همســو باشــد و اگر همســو و جاری نباشــد، دورهٔ متن گذشته‌اســت. تاریخ ادبی و تاریخ سیاســی و ضرورت دوره‌بندی، احســاس تغییر است. هرجا که احساس تغییر ظاهر شود، دورهٔ تازه‌ای شروع می‌شــود؛ یعنی زمانی که حــس کنیم با نگاه گفتمانی متنی تولید می‌شــود که متفاوت اســت، دورهٔ دیگری شروع شده‌اســت که حاصل وضعیت و نظام جدیدی بــا مشــخصه‌های خاص خود اســت. با ظهــور تغییر، طبعاً فواصل ایجاد می‌شــود، مثلاً ســنایی در دوره‌ای با ظهور شــعرش، آغاز عصر جدیدی درغزل و شــعر فارسی می‌شود، یا در دل داستان‌نویسی دورهٔ مشروطه جریان‌های مختلفی پیدا می‌شوند. رمان، داستان کوتاه، قصه و غیره که هرچه رده‌بندی‌ها بیشتر شوند، تمایزها بیشــتر و فاصلهٔ مورخ ادبی با پدیده‌ها بیشتر می‌شود و این غور در تاریخ به تکثر منجر می‌شود. مثلاً اسماعیل نوری علا در کتابش یک فاصلهٔ ده‌ساله را به سه دوره

هرجا که احساس تغییــر ظاهــر شــود، دورهٔ تــازه‌ای شــروع می‌شــود؛ یعنی زمانی که حــس کنیم با نگاه گفتمانــی متنی تولید می‌شــود کــه متفاوت اســت، دورهٔ دیگــری شروع شده‌است.

تقسیم کرده و یا سپانلو از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۵۰ را یک دوره حساب کرده‌است. ایــن نگاه مورخ ادبی به ادواربندی تاریخ، به‌وضوح نشــان می‌دهد که چقدر مورخ ادبی غور کرده‌اســت و عوامل تغییر را می‌شناســد. در دوره‌بندی‌ها، ما عامل مســلط تاریخــی را داریم که بــه دو دلیل آن را لحــاظ می‌کنند: یکی اینکه تاریخ سیاسی، به‌ویژه زمینهٔ تاریخ ادبیات است؛ دوم اینکه شاید برخی، عوامل تاریخی را در تغییر مؤثر می‌دانند. مثلاً ســقوط رضاخان در سال ۱۳۲۰ منجر به آزادی قلم و نگارش جریان رئالیســم سوسیالیستی می‌شود. بنابراین، عامل تاریخی عامل تعیین‌کننده اســت؛ با اینکه گاهی مورد نقد اســت. عامل دیگــر، عامل ســبک و تحولات زبانی اســت که در تحقیقــات ایرانی تقریباً دربارهٔ سبک‌های خراســانی و هندی بیشتر کار شده‌اســت. تحقیقات ایرانی نقطهٔ ضعف بســیار بزرگی دارند و آن کلی‌نگری است که متأسفانه همچنان در تحقیقات دانشــگاهی دیده می‌شــود. مثلاً در داستان‌نویســی برخی بیشتر نگاه کلی داشــته، بر اســاس آن دوره‌بندی کرده‌اند. عامل سبک و زبان باهم قرین هستند. به‌عنوان نمونه، در رمان‌های اولیهٔ فارسی واژه‌های فرانسوی زیاد می‌بینیم؛ چون نویســندگان به اروپا می‌روند و ایــن واژه‌ها مُد و بعد هم تمام می‌شــوند. عامل انواع ادبی عموماً در این مرگ‌ومیر و زادوولد قرار دارد و بر این اســاس، تاریخ ادبی را می‌نویسند. مثلاً شــعر نیمایی، تولد، اوج و فراز و فرودی دارد. می‌توانیم بگوییم شعر نیمایی این‌روزها رو به افول گذاشته‌است و شــعر خوب نیمایی چندان مشهود نیست. حالا ممکن است این انواع زمانی دوباره رشد کنند، مثل غزل که زمانی وضعیت خوبی نداشت. پس عامل‌های تاریخ سیاســی، نسل‌ها، انواع ادبی و سبک و تحولات زبانی، در نگاه ادواری به ادبیات معاصر مطرح شــدند. نوشــتن دربارهٔ معاصران دشــوار است. اولین کســی کــه دوره‌بندی را در ادب فارســی مطــرح کرد، محمدرضا شــفیعی کدکنی بود. اولین دشواری، مسئلهٔ زمان است. دشواری قضاوت دربارهٔ زمان حاضر همیشــه بوده و هســت. عامل دیگر، تعین‌ناپذیری زمان، تأویل‌پذیری عوامل تاریخی و فرهنگی هم هستند. سال ۱۳۱۵ در انتشار کتاب‌های ما آغاز

نوشتن دربارهٔ معاصر امر شدیداً دشواری است. نویسنده تحت تأثیر دوستی‌ها و دشمنی‌ها و عنادها قرار می‌گیرد.

یک دوره است؛ سالی که *بوف کور* نوشته شده و البته به این اشاره‌ای نشده‌است، چون *بوف کور* یک تک‌صداست و ظهور آن جریان خاصی را به وجود نمی‌آورد، جز اینکه یک اتفاق بزرگ در همان مقطع است. یکی از مورخان ادبی هم سال ۱۳۱۵ را به‌عنوان سال بازگشت محصلان اعزامی به خارج از کشور در نظر گرفته‌است و تأثیرات بازگشت آنان را مطرح می‌کند. این تأویل‌پذیری و نوع نگاهی که مورخان دارند، خود باعث دشواری‌هایی در نگارش تاریخ ادبی معاصر می‌شود. تأویل‌پذیری در همه جا هست و در دورهٔ معاصر در ایران بیشتر؛ چراکه در ایران تنوع گرایش‌های فکری در مورخان تاریخ ادبی بسیار است و گاهی بر سر تاریخ و گاهی بر سر تعیین ارزش ادبی آثار جدال‌هایی هست. عامل دیگر، تأثر مورخ ادبی از ذوق زمانه‌اش است؛ به‌طوری که پیش‌بینی می‌شود کسی که تاریخ ادبی می‌نویسد دیدگاهش مقبول واقع شود، اما گاهی نمی‌شود. نوشتن دربارهٔ معاصر امر شدیداً دشواری است. نویسنده تحت تأثیر دوستی‌ها و دشمنی‌ها و عنادها قرار می‌گیرد. هر دهه یک دورهٔ ادبی است. تنوع و شتاب تحولات هم نکتهٔ دیگری است. از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ که خودش تحولاتی دارد، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ رئالیسم اجتماعی است، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ دورهٔ رکود نگارش و رمانتیسم سیاه و سمبلیسم اجتماعی است، از ۴۲ به بعد هم به وجهی و از ۵۷ تا شروع جنگ، از جنگ تا پایان آن و اصلاح‌طلبی و افولش و ادامهٔ قضایا. به وجهی که گفته‌اند، هر

دهه یک دوره اســت و الآن بــا توجه به اینکه عوامل سیاســی در ایران تأثیر زیادی دارند، هر چهار ســال یک دوره اســت که بر محتوا و تولید آثار ادبی تأثیــر جدّی می گذارد. تاریــخ ادبیات اگر نتواند عوامل تغییــر و تأثر و تولد و زادومرگ جریان‌ها را شناســایی کند، نمی‌شــود اســمش را تاریخ ادبیات گذاشــت. کمااینکه در کشــور ما همچنان وجه تذکره‌نویسی حاکم است و عوامــل تاریخی و ادبی کمتــر در نگارش تاریخ ادبیــات حاکم‌اند. از تاریخ ادبیات انتظار دارند که نقد باشــد، سبک‌شناســی باشد، نمایشــنامه، داستان، شــعر و خلاصه همه چیز باشــد؛ چون مردم دنبال کتابی می‌روند که همه چیز در آن باشــد. پیشنهادی که من دارم این اســت که طرح چنین رشته‌ای مبانی نظــری و تئوریک ندارد و بایــد مفهوم معاصر را تعریف کرد و کســانی که طراحی می کنند، باید توجه داشته‌باشــند که اطلاق چنین عنوانی بر یک رشتهٔ دانشگاهی چندان درست نیست.

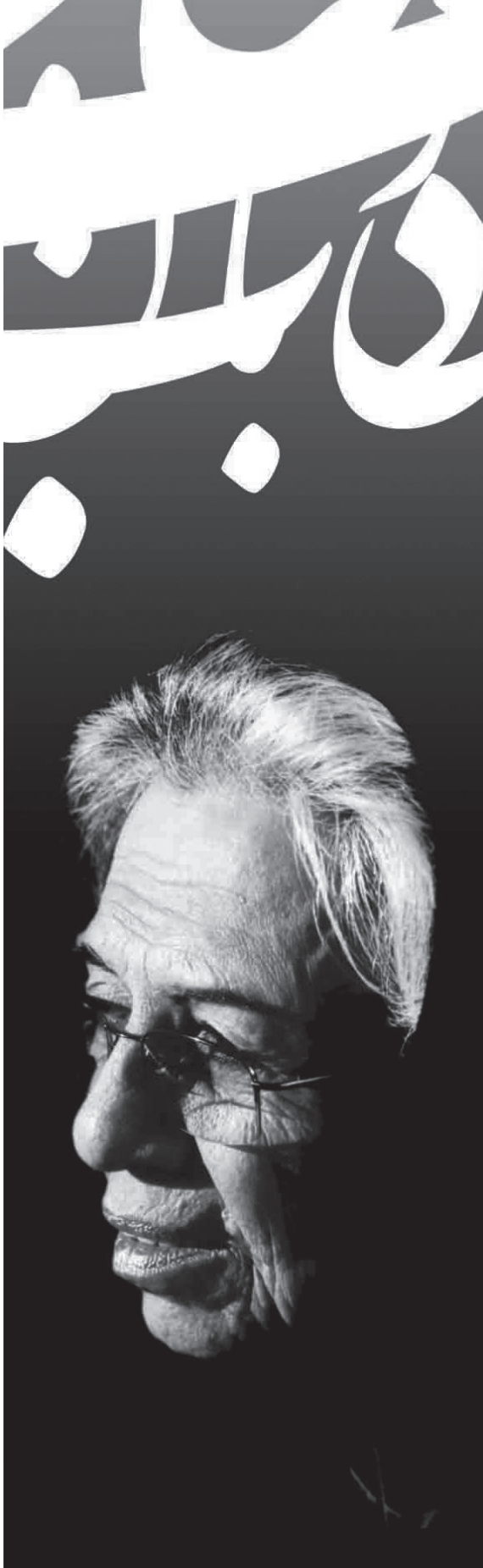

خط میخی فارسی باستان

اقتباس یا ابتکار، میراثی از کورش یا داریوش؟

دکتر بدرالزّمان قریب

نهمین نشست مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی، در تاریخ بیست‌وهشتم بهمن‌ماه، در محل بنیاد ایران‌شناسی برگزار شد. در این نشست، خانم دکتر بدرالزّمان قریب، عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مدیر گروه زبان‌های ایرانی فرهنگستان، دربارهٔ «خط میخی فارسی باستان: اقتباس یا ابتکار، میراثی از کورش یا داریوش» سخنرانی کرد.

خانم دکتر قریب در ابتدای سخنان خود با اشاره به تاریخچه‌ای از زبان فارسی باستان گفت: زبان فارسی باستان یکی از

دو زبان ایرانی باستان است که از آن‌ها متن مکتوب داریم. این متون در یادمان‌های شاهان هخامنشی که از اواسط سدهٔ ششم تا اواسط سدهٔ چهارم پیش از میلاد (۵۵۹ـ۳۳۱) در ایران امروز و گسترهٔ جغرافیایی بزرگی از جهان متمدن آن روز فرمانروایی می‌کردند کشف شده‌اند. بیشتر این متون ـ که به گونه‌ای از خط میخی نوشته شده‌اند ـ بر صخرهٔ کوه، دیوار پلکان و ستون کاخ‌ها، لوح‌های سنگی و فلزی از طلا و نقره، سنگ‌نگاره‌ها و پوشش سنگی مجسمه‌ها دیده می‌شود (نوشته‌های کوچک‌تری بر سکه‌ها، مُهرها، اوزان و ظروف نیز کشف شده‌است). درواقع، آنچه امروز ما از این زبان در دست داریم متون نوشته‌شده بر جنس سخت و ماندنی است. احتمالاً متون دیگری بر پوست یا حتی پاپیروس، پارچه، استخوان، چوب و یا لوح گِلی وجود داشته که در طول دوهزاروپانصد سال تاریخ پرآشوب این سرزمین، ضمن حمله‌ها، غارت‌ها، آتش‌سوزی‌ها، سوانح طبیعی و حتی حوادث به‌صورت عمدی از بین رفته‌است. بنابراین، داوری مطلق دربارهٔ کیفیت و کمّیت این متون امکان‌پذیر نیست.

اخیراً (حدود سال ۲۰۰۶ م) لوحهٔ گلی کوچکی به زبان و خط فارسی باستان در مجموعهٔ گل‌نوشته‌های مؤسسهٔ شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو کشف شد. کشف این لوحهٔ گلی در میان انبوه گل‌نوشته‌های ایلامی، اکدی و آرامی برج و باروی تخت جمشید، که از سال ۱۹۳۳ توسط هیئت باستان‌شناسی این مؤسسه کشف و به آنجا برده شده‌بود، شگفتی آفرید.

کشف این لوحهٔ گلی به خط و زبان فارسی باستان، دیدگاه دانشمندانی را که زبان و خط میخی فارسی باستان را در انحصار فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی (برای تجلی و نمایش قدرت و روایت پیروزی‌های خود) می‌دانند، مخدوش می‌کند. اگر دستور پرداخت مزد یا حقوقی که از یک مقام بالاتر به یک مأمور عادی داده شده‌بود قابل فهم و اجرا بوده، پس زبان و خط میخی فارسی باستان در امور روزمره و عادی نیز قابل استفاده بوده‌است. شاید کشف این گل‌نوشته در میان چنددهزار گل‌نوشتهٔ ایلامی و صدها گل‌نوشتهٔ

آرامی، سـنگ بنای پژوهش‌های بیشـتری در این زمینه باشد تا نشان دهد که بایگانی شاهان هخامنشی، علاوه بر زبان ایلامی (زبانی که ۲۰۰۰ سال پیش از شـکل‌گیری هخامنشیان زبان بومی این سـرزمین بود) از زبان مردم فارس نیز بهره می‌جسته‌است.

پس از آن دکتر قریب دربارهٔ نشانه‌های خط میخی فارسی باستان (نشانه‌های آوایی یا آوانگارها و هجانگارها، و همچنین نشانهٔ نمایش واژه‌ها یا واژه‌نگار) توضیحاتی داد و نیز دربارهٔ توزیع نویسـه‌ها به نسـبت همخوان‌ها (صامت‌ها) و توزیع همخوان‌ها به نسـبت نویسه‌ها (نشـانه‌های نوشتاری صامت‌ها) سخن گفت.

وی در بخش دیگری از سـخنان خود دربارهٔ دیدگاه طرف‌داران پیدایش خـط در زمـان کورش یـا زمانی پیـش از او اضافه کرد: این دیدگاه بیشـتر بر نارسـایی‌ها و ناهنجاری‌های خط فارسـی باسـتان که دال بر کهن‌تر بودن خط اسـت، استوار است. حال ببینیم نارسـایی‌های خط فارسی باستان با تمام برتری‌هایی که نسبت به خط‌های میخی اقوام همسایه دارد، در چیست.

۱. نبودن معیاری برای تشخیص همهٔ واکه‌های کشیده و کوتاه؛

۲. حذف نویسه‌های خیشومی m و n پیش از همخوان‌های انسدادی؛

۳. وجود نویسـه‌های y و v در واژه‌هایی که به ترتیب به واکه‌های i یا u ختم می‌شوند، بدون دلیل زبان‌شناختی؛

۴. نبودن نویسهٔ h پیش‌از واکهٔ u، بدون پشتوانهٔ زبان‌شناختی؛

۵. وجود نویسـه‌های همخوانی که پیش از واکهٔ u از i می‌آیند و ما آن را گونه‌نگار (Allograph) می‌خوانیم.

علاوه بر این کاستی‌ها، که نشان می‌دهد خط نمی‌توانسته‌است فی‌البداهه سـاخته شـود، وجود کتیبهٔ تکـراری کـورش در پاسـارگاد و به‌ویژه آن‌ها که تأکید می‌کند «من کورش شـاه هخامنشـی هسـتم»، و وجـود لوحه‌های «اریارمنـه» و «ارشـامه»، از جملهٔ دلایلی اسـت که طـرف‌داران قدمت خط ارائه می‌دهند. بیشـتر دانشمندان لوحه‌های طلایی اریارمنه و ارشامه (نیا و پدر

نیای داریوش) را به دلیل غلط‌های دستوری، به زمان اردشیر سوم منسوب کرده‌اند. این موارد و موارد دیگر ناهنجاری‌های خط فارسی باستان نمی‌توانند پشتوانهٔ خوبی برای انتساب این خط به یک شخص و زمان معیّن باشد.

دکتر قریب پس از طرح این دیدگاه، دیدگاه طرف‌داران انتساب خط فارسی باستان به زمان داریوش را نیز مطرح کرد و گفت: طرف‌داران انتساب خط به زمان داریوش و به دستور او، کتیبهٔ بیستون را نخستین متن نوشته‌شده به خط میخی فارسی باستان می‌دانند. نظر ایشان بر پایهٔ تحلیل تدوین یادمان بیستون، رابطهٔ سنگ‌نوشته‌ها و سنگ‌نگاره‌ها، رابطهٔ سه روایتِ فارسی باستان، ایلامی و بابلی و نبود قرینه در یادمان، و به‌ویژه محتوای کتیبهٔ بیستون در بند هفتادمِ ستون چهارم ـ که داریوش در آن از متنی آریاییِ سخن می‌گوید ـ استوار است.

طرف‌داران انتساب خط به زمان داریوش و به دستور او، کتیبهٔ بیستون را نخستین متن نوشته‌شده به خط میخی فارسی باستان می‌دانند.

نخستین روایت که بر سنگ بیستون نوشته شد، دربارهٔ رویدادهای سال اول سلطنت داریوش، به خط و زبان ایلامی بود؛ اگرچه، ممکن است روایت آرامی نیز هم‌زمان با آن بر روی پوست ثبت شده‌باشد. ظاهراً داریوش به زبان فارسی باستان می‌گفت و ترجمهٔ آن را دبیران ایلامی بر لوحه‌های گلی به خط ایلامی، و دبیران آرامی بر پوست، به خط و زبان آرامی می‌نوشتند. بی‌گمان، متن یک بار دیگر به فارسی باستان در برابر داریوش خوانده و به‌وسیلهٔ او تأیید می‌شد (بند هفتاد ستون چهارم). عقیده بر این است

که روایت بابلی از روی ترجمهٔ آرامی آماده و بر لوحهٔ گلی نوشته می‌شد و سپس محتوای لوحه‌های گلی ایلامی و بابلی بر سنگ بیستون جای می‌گرفت و یک نسخه از آن‌ها نیز به کشورهای دیگر فرستاده می‌شد. طرف‌داران انتساب خط به داریوش چنین نظر می‌دهند که هم‌زمان با حک نقوش و پیکره‌ها و متون ایلامی و بابلی توسط استادان سنگ‌تراش بر صخرهٔ بیستون، دبیران داریوش مشغول اختراع خطی برای ارائهٔ روایت فارسی باستان بودند. پس از گذشت چند ماه (میان سال‌های ۵۱۸ و ۵۱۹ پ. م.) وقتی خط میخی فارسی باستان ساخته و پرداخته شد، مرحلهٔ دوم اجرای طرح یادمان آغاز شد و روایت فارسی باستان در چهار ستون (از بند یک تا هفتاد) بر کوه نقش بست. ظاهراً داریوش در اختراع این خط یا الهام آن برای نوشتن زبان مادری نقش مهمی داشته‌است.

دکتر قریب در ادامه دربارهٔ مدرکی زبان‌شناختی، به‌پشتوانهٔ این دیدگاه، که در کتیبهٔ بیستون موجود باشد مطالبی را بیان کرد و افزود: طرف‌داران انتساب خط به داریوش برای توجیه کاستی‌ها و ناهنجاری‌های خط میخی فارسی باستان، به محدودیت زمانی داریوش اشاره کرده‌اند.

داریوش می‌خواست هرچه زودتر خطی ابداع کند تا بتواند به زبان مادری

خـــود گزارش پیروزی‌هایـــش را بدهد و حقانیتش را بر ســـلطنت ثابت کند. اگرچه خط آرامی ســـاده‌تر از خطوط میخی بود، برای نوشـــتن روی ســـنگ مناسب‌تر و چشمگیرتر به نظر می‌آمد. خطی از نوع میخی با نشانه‌های ساده‌تر و کمتر که هم خواندن و نوشـــتن آن آســـان بود و هم نشانه‌هایش از خطوط همســـایگان وام‌گیری نشـــده و ضمناً زیبایی ســـبک آن مراعات گردیده‌بود. طرف‌داران انتساب خط به داریوش، ناهنجاری‌های خط میخی فارسی باستان را ناشی از شـــتاب داریوش و نداشـــتن زمان کافی مبتکران برای تکامل خط می‌دانند. داریوش مایل بود بین نوشـــتن روایت فارســـی باستان و روایت‌های ایلامـــی و بابلـــی فاصلهٔ زیادی نیفتد و نیز با افزودن نشـــانه‌های نه‌چندان لازم، زیبایی ظاهری خط مخدوش نشـــود. پس خط میخی فارسی باستان به‌صورت تکامل‌نیافتـــه مـــورد بهره‌بـــرداری قرار گرفـــت. اگر محدودیت زمـــان نبود، ابداع‌کنندگان خط ـ که داریوش نیز شاید یکی از آنان بوده‌است ـ می‌توانستند نشـــانه‌های کافی و نه‌چندان زیاد، برای همهٔ ترکیبات، که ازنظر تشـــخیص و شناخت حالات صرفی زبان و همچنین تلفظ درست نام‌های خاص مورد نیاز بود، بســـازند، بدون آنکه تعداد نویسه‌ها را دوچندان کنند و ظاهر این خط را با نشانهٔ میخ‌های کج و درهم آشفته سازند.

هنگامی که کتیبهٔ بیســـتون در برابر داریوش خوانده شـــد و بر سینهٔ کوه بغســـتان نقش بست و نســـخه‌های لوحه و چرم آن به خط و زبان‌های مختلف به کشـــورهای پیرو فرستاد شد، دیگر فرصتی برای تغییر یا تکامل خط نماند، چون با خواندن در حضور داریوش و تأیید او، متن مستند شده‌بود.

اگر چنین باشد و خط فارسی باستان با همهٔ ناهنجاری‌ها، فی‌البداهه و در زمان بسیار کوتاه چند ماه (یا حتی یک سال) ساخته و ویراسته شده‌باشد، باید به شـــناخت زبان‌شناسی و استعداد زیبایی‌شناسی مبتکران آن آفرین گفت، اما اعتراف می‌کنم که حرف آخر دربارهٔ آغاز خط فارســـی باستان گفته نشده و مسئله برای تحلیل و تفسیر بیشتر هنوز باقی است.

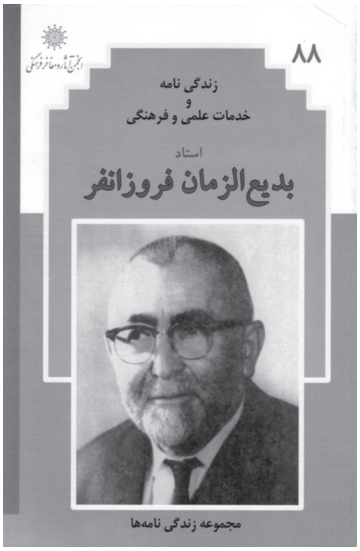

مراسم بزرگداشت مرحوم استاد بدیع‌الزمـان فروزانفر

اشاره:

سه‌شـنبه، سـی‌ام بهمن ماه ۱۳۸۶ انجمن آثـار و مفاخر فرهنگی مراسم بزرگداشت استاد بدیع‌الزمان فروزانفر را برگزار کرد.

در ایـن مراسـم کـه با حضـور جمع زیـادی از اسـتادان و علاقه‌مندان به مقام علمی و معنوی اسـتاد فروزانفر برگزار شـد، سخنرانان به تجلیل از مقام شامخ علمی و خدمات فرهنگی این استاد فرزانه پرداختند.

به همین مناسبت، هشتادوهشتمین مجموعه زندگی‌نامه‌های انجمن آثار و مفاخر فرهنگی منتشر شد.

در این مراسم دکتر مهدی محقق، رئیس محترم هیئت مدیرهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، دکتر سلیم نیساری و دکتر علی‌اشرف صادقی، از اعضای محترم پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سـخنرانی کردند. آنچه در پی می‌آید بخشـی از سـخنان دکتر مهدی محقق در این مراسم است:

مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر موفق شـدند به رشـتهٔ زبان و ادبیات فارسی ـ که به‌عنوان علم شـناخته نمی‌شـد ـ هویت بدهند. اگـر در دورهٔ قاجار تفحصی بکنید می‌بینید ادبیات فارسـی محلی از اِعراب نداشته‌اسـت. ایشـان توانستند

با آثار و تدریس و تشـویق خود به رشـتهٔ زبان و ادب فارسـی چنان موقعیت و عظمت و اهمیت بدهند که در دانشـگاه تهران بسـیاری از دانشجویانِ دانشکدهٔ پزشـکی، پزشـکی را رها کردند و آمدند به دانشـکدهٔ ادبیات، از جمله استاد خرمشاهی و استاد فانی.

اسـتاد فروزانفر با حافظهٔ قوی و غریزهٔ علم‌دوستی خود توانست قرن‌ها فرهنگ را در وجود خود جمع بکند. فرهنگی که ترکیب‌شده از قرآن، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان، ادبیات فارسی و ادبیات عربی بود. آثار ایشان هرکدام در نوع خود کم‌نظیر و بی‌نظیر بود. به‌عنوان مثال، روش ایشـان در کتاب *سـخن و سخنوران* روشـی علمی بود. اگر به کتب تراجم و تذکره‌ها مراجعه بفرمایید می‌بینید قبلاً که می‌خواسـتند شـاعری را معرفی بکنند واقعیت‌های زندگی و شعر آن شاعر مورد تحلیل قرار نمی‌گرفت. مرحوم فروزانفر روش خاصی داشت که بر اساس خود گفته‌های شاعر زندگی او را ترسیم می‌کرد و این روش تا آن وقت سابقه نداشت. هنوز هم کتاب *سخن و سخنوران* از مراجع مهم است برای کسانی که می‌خواهند شاعران زبان فارسی دوره‌های مختلف را بشناسند.

مرحوم فروزانفر یک‌بُعدی نبود. او در تحلیل تاریخی آخرین روش بررسی تحقیقـی را به کار می‌برد و هیچ وقت هم از آن محدودهٔ خاص خودش تجاوز نمی‌کـرد. مثل بعضی‌ها نبود که بگوید ما همه چیز را می‌دانیم. می‌گفت من در ایـن دورهٔ خاص صاحب‌نظر هسـتم، ازنظر تاریخی، ادبـی، دینی. او خود اهل ذوق بود و شـاعر بود و دیوان شـعرش را آقای مجیدی چاپ کرده‌اند. مرحوم فروزانفر شاگردان زیادی نیز تربیت کرد و هیچ مجلسی نیست که این شاگردان در آن حضور داشته‌باشـند و ذکر خیری از مرحوم فروزانفر به میان نیاید. فقدان ایشـان ضایعه‌ای بود برای زبان و ادب فارسـی. دانشـکدهٔ ادبیـات دیگر مانند فروزانفر را به خودش نخواهد دید، مخصوصاً که روزبه‌روز سـطح علم پایین‌تر می‌آید، با این برنامه‌های واحدی و مقررات و شرایط امروز.

مشارکت فرهنگی در بزرگداشت رودکی

گزارش رسیده از سفارت جمهوری اسلامی ایران در برلین، درخصوص برگزاری مراسم روز رودکی.

در یک ابتکار مشترک بین سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران، جمهوری تاجیکستان و افغانستان در آلمان، روز جمعه ۲۴ اسفندماه سال ۱۳۸۶ (۱۴ مارس ۲۰۰۸) همایش هزاروصدوپنجاهمین سالگرد استاد سخن و پدر شعر فارسی، رودکی سمرقندی، در موزهٔ اسلامی برلین برگزار شد. در این همایش بیش از دویست نفر از آلمانی‌های علاقه‌مند به زبان فارسی، به‌همراه برخی از شرق‌شناسان و استادان دانشگاه‌های آلمان که در زمینه‌های فرهنگ شرق، به‌ویژه زبان فارسی فعالیت دارند، حضور داشتند. در ابتدای مراسم، آقای امام‌الدین ستارف، سفیر تاجیکستان، طی سخنانی گفت: ما هر سه کشور فارسی‌زبان، در آینده نیز به برگزاری چنین مراسمی که به زبان و فرهنگ مشترکمان ارتباط داشته‌باشد و باعث تقویت آن گردد اقدام خواهیم نمود. سخنران بعدی جناب آقای آخوندزاده، سفیر کشورمان در آلمان بودند. ایشان در سخنان خود با اشاره به ویژگی‌های خاص عرصهٔ هنر و ادبیات و نگاه ژرف و محبت‌آمیزی که از این مقوله به زندگی و هستی می‌شود، رودکی را یکی از بزرگ‌ترین مردان این عرصه دانسته، افزود: «استادی او در تشریح زیبایی‌های طبیعت آن‌چنان

است که همواره برخی اِسنادهای مربوط به نابینایی وی (از دوران طفولیت) را مورد تردید قرار داده‌است. پرداختن به این شاعر توانا بهانه‌ای برای عشق و دوستی و محبت نسبت به یکدیگر است. محورهای شعر این شاعر در دعوت به دوستی، نشاط و شادمانی، امید به زندگانی و پند از زمانه، پیام‌هایی برای کل جهان و به‌ویژه مردم حوزهٔ جغرافیایی تمدن فارسی است. بزرگانی چون رودکی، حافظ، سعدی و مولوی فراتر از مرزها و متعلق به بشریت‌اند. استادان و شرق‌شناسان که با بخشی از وسعت این فرهنگ آشنا شده‌اند، با پشتکاری شگرف برای گسترش آن تبلیغ می‌کنند. در اینجا لازم است از خدمات ارزندهٔ مرحومه خانم آنه ماری شیمل تقدیر کنم». آقای آخوندزاده با تأکید بر همکاری و همفکری بین سه سفارتخانهٔ جمهوری اسلامی ایران، تاجیکستان و افغانستان، به‌منظور تقویت و حفظ هویت فارسی‌زبانان، برای هرگونه همکاری در این زمینه اعلام آمادگی نمود. خانم پروفسور ملیحه ذوالفقار، سفیر افغانستان نیز در این مراسم گفت: «پرداختن به رودکی برای پی بردن به راز زبانی است که این‌چنین مردان بزرگی را تربیت کرده و می‌کند. از اشعارش باید درس گرفت. شور زندگی و امید به آینده سرمشق برای مبارزه با فقر و ناامیدی است». وی همچنین افزود: «سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان موضوعات بسیاری برای همکاری مشترک دارند. امیدوارم این خصوصیات مشترک در عرصهٔ جغرافیایی علتی برای هم‌بستگی و محبت بین مردم منطقه باشد». در بخش ارائهٔ مقالات، دکتر لوتس ژهاک، استاد دانشگاه هامبولت، شرق‌شناس آلمانی و محقق زبان و ادبیات فارسی و مؤلف *لغت‌نامهٔ آلمانی به فارسی تاجیکی* (وی به این زبان تسلط کامل دارد) با ارائهٔ مقاله‌ای دربارهٔ رودکی و زبان فارسی گفت: «از عجایب این زبان آن است که هرچه گذشتگان می‌گفتند حالا هم می‌گویند، در صورتی که اکثر زبان‌ها تغییر کرده‌است». وی این همایش مشترک را گامی بزرگ برای شروع وحدت هم‌زبانی دانست و افزود: «این اقدام از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و نباید آن را دست‌کم گرفت؛ چرا که این مهم به دلایل

گوناگون در گذشــته رخ نداده‌است». در ادامه دو تن دیگر از شرق‌شناسان و اســتادان دانشگاه هامبولت، از جمله پروفسور مانفرد لورنس، مقالات خود را عرضه کردند. در پایان مراســم، شعرای افغانی اشعار خود را دربارهٔ رودکی، شعر فارسی و همدلی قرائت کردند.

ملاحظات:

۱. در این برنامه، فیلم «بوی جوی مولیان آید همی»، ساختهٔ مشترک ایران و تاجیکستان، به زبان فارسی به نمایش گذاشته شد.

۲. این اولین بار اســت که سه کشور فارسی‌زبان یک همایش فرهنگی را که متعلق به حوزهٔ فرهنگی و تمدنی این خطهٔ باستانی است، در آلمان به‌طور مشترک برنامه‌ریزی و اجرا کرده‌اند.

۳. با تصمیم دولت تاجیکســتان مبنی بر نام‌گذاری سال ۲۰۰۸ به نام «سال زبان مادری»، پس از پانزده ســال زبان فارســی تاجیکی مجدداً به‌عنوان زبان رسمی کشور تاجیکستان تثبیت شــده، با این تصمیم به سیاستی که به‌موجب آن نزدیک به یک قرن، زبان فارســی تاجیکی زبان دوم آن کشور محسوب می‌شد خاتمه داده شد. آقای امام‌علی رحمان‌اف، رئیس‌جمهوری تاجیکستان، دستور اکید صادر نموده‌اســت که برای تاجیک‌هایی که در خارج از کشور زندگــی می‌کنند زمینــه و امکانات آمــوزش و تقویت زبان فارســی فراهم گردد.